

## بگو البرز! ....

تو ای البرز میدانی؟  
که من یک اختر تابان گم کردم  
که نورش روشنائی بخش راه رهنوردان بود  
تو ای البرز میدانی؟  
که من یک گوهر نا یاب گم کردم  
که با پیکار خویش دریایی از اندیشه و احساس و آرمان بود  
تو ای البرز میدانی؟  
که من یک عشق بی همتا گم کردم  
وفایش تا ابد در قلب من جاریست  
و او خود واژه عشق و شهادت بود  
نجابت بود، شرافت بود  
سراپا یش زهمت بود  
به ضد هر مذلت بود  
بگو البرز! بگو البرز!!!  
عقابم را کجا پنهان نمودی  
که پروازش تراز نو برای رزم یاران بود  
تو ای البرز اگر دانی!  
ابر مردیکه در دامان سنگی ات فروپاشید  
چه چیزهایی ز دنیا داشت  
چه زیبا داشت  
جوانمردی و آگاهی  
فداکاری و عیاری  
نشان اوج انسان بود

و دشمن از وجودش سخت لرزان و هراسان بود  
بگو البرز!  
بگو البرز جوابم را!  
بده گمگشته خوابم را!  
کجا جویم نشا نش را؟  
کدامین دشت و دامان، دره و جنگل  
که تا آرام گیرد قلب محزونم  
و آرامش دهم گل‌های رسته از گلستا نش  
و تا ثابت بسازم، واژه های  
عشق و ایمان  
و عده و پیمان  
وفا یابد محبت در قد مگاهش.  
\*\*\*\*\*